

متن پرسش

به نام خدا با سلام و احترام خدمت استاد گرامی: بعد از یک مقدمه، دو پرسش از خدمت شما داشتم: مقدمه: اصالت وجود راهی برای رهایی از سوژکتیویته است. اما نه اصالت وجودی که با استدلال اثبات می‌شود و در ذهن است، چون خود این ذیل سوژکتیویته قرار خواهد گرفت. بلکه اصالت وجودی که از طریق علم حضوری حاصل می‌شود و انسان را با خود هستی که «ورای ذهن و عین» است، متصل می‌کند. آنطور که حقیر از مطالب جنابعالی برداشت کردم، راه اتصال با هستی هم هستی نفس خود ماست. اگر مقدمه بالا را تأیید می‌فرمایید: ۱. اگر این تنها راه حل است، پس وضعیت کسانی همچون ابن سینا چه می‌شود؟ امکان تفکر فلسفی، بدون گرفتار شدن در ذهن، برای ایشان میسر بود. آن هم (ظاهراً) بدون استفاده از این راه حل ۲. آیا این راه حل شدنی است؟ چون رفع مشکل را به شهودی (هستی ورای تعیناتش) حواله می‌دهیم که جز با سلوک قلبی (به تعبیر صدرا با انتقال مدرک از عالم حس به عالم عقل و بالاتر) حاصل نمی‌شود. و این دو مشکل دارد: اولاً برای همه حاصل نیست. رفع تعینات، و نه فقط تجرید و تقشیر ذهنی، به سادگی امکان پذیر نیست. ثانیاً در مواردی هم که برای کسی حاصل می‌شود، خودش متوقف است بر نفی سوژکتیویته (برای اینکه بتواند معقول بودن سلوک قلبی را ذهناً اثبات کند) لذا گویی دوری پیش می‌آید بین سلوک قلبی و حل معضل سوژکتیویته. «شهود هستی»، ورای تعینات ذهنی و عینی، نمایان کند برای عموم و فردی که سیر سلوکی ندارد (هر چند دوستدار آن است) شدنی است؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. فلسفه به خودی خود موضوعات را ابژه می‌کند هرچند متذکر وجود حقایق می‌گردد. جناب ابن سینا می‌گوید فلسفه‌اش را برای عوام نوشته و نظر خودش حکمت مشرقی بوده. ۲. به گفته‌ی خواجه عبدالله انصاری حتی سالکی که در مرحله‌ی شهود قلبی است، هنوز در حجاب‌های خَلقی می‌باشد که همان مقام «عین الیقین» است تا آن‌که به فنای فی الله و بقای بالله برسد که همان مقام «حق الیقین» باشد. موفق باشید